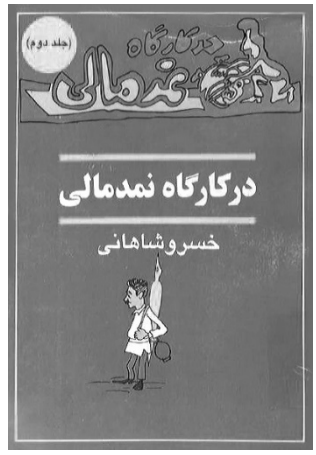
دربارهٔ سبک اقتباس ذبیح‌الله منصوری
(از کتاب طنز در کارگاه نمدمالی)

خسرو شاهانی



حتماً شما هم ترجمه‌های لطیف و شیرین همکار ارجمند و دوست گرامی بنده جناب آقای ذبیح‌الله منصوری را در مجلهٔ خودمان (خواندنی‌ها) می‌خوانید، به‌حق شیرین و دلپذیر می‌نویسند و باارزش است و مطالبی را هم که برای ترجمه انتخاب می‌فرمایند یکی از یکی تازه‌تر و شیرین‌تر و دلچسب‌تر و آموزنده‌تر است... باری از بس بنده داستان‌ها و ترجمه‌های تاریخی و غیرتاریخی ایشان را خوانده‌ام تقریباً که چه عرض کنم تحقیقاً تحت‌تأثیر نوشته‌ها و طرز نگارش و سبک ایشان قرار گرفته‌ام و امیدوارم بتوانم در این سبک و شیوه پیرو دوست ارجمندم جناب آقای منصوری بشوم به شرطی که مرا به شاگردی قبول بفرمایند.

به‌هرحال مطلبی که می‌خواهم بنویسم یک مطلب صددرصد تاریخی و تحقیقی است و مربوط می‌شود به چگونگی مرگ یا خودکشی آدولف هیتلر پیشوای آلمان نازی که تابه‌حال مجهول مانده است. وقتی متفقین برلن را محاصره کردند و آدولف هیتلر پیشوای آلمان نازی شکست خود را مسلم دید به آجودان مخصوصش وصیت کرد که او را با هفت‌تیر بکشد و جسدش را بسوزاند. هفت‌تیر نوعی اسلحهٔ کمری بود که در کارخانهٔ (برنو) ساخته می‌شد و در واقع یک نوع اسلحهٔ آتشین به شمار می‌رفت. سابق‌براین کسانی که در جنگ‌ها شرکت می‌کردند معمولاً برای کشتن افراد از اسلحه آتشین از قبیل تفنگ‌های دولول ساچمه‌ای و «ورندل» و تفنگی معروف به تفنگ حسن موسی استفاده می‌نمودند. اما چرا این تفنگ به نام تفنگ حسن موسی معروف شده بود؟ برای اینکه تفنگ حسن موسی تفنگی بود دراز و یک‌تیر که سازنده‌اش مردی بود به نام حسن موسی، یعنی حسن موسی نامی این تفنگ را می‌ساخت و چنانچه حسن موسی این تفنگ را نمی‌ساخت کس دیگری نبود که به‌جای او بسازد، چون اگر می‌بود و می‌ساخت دیگر آن تفنگ به نام حسن موسی معروف نمی‌شد. و معروفیت تفنگ حسن موسی به‌خاطر اسم سازندهٔ آن است که همان حسن موسی بود مثل تار یحیی که تاری

بود خوش‌صدا معروف به تار یحیی و این تار را یحیی نامی می‌ساخت و به نام خودش معروف بود و اگر دیگری این تار را می‌ساخت به نام خود سازنده‌اش معروف می‌شد نه نام یحیی. هنوز هم تار یحیی از همه تارها بهتر و خوش‌صداتر است و قیمتش نسبت به سایر کارها گران‌تر. چون تاری که یحیی می‌ساخت هیچ‌کس نمی‌توانست بسازد، بسیار تار خوش صدائی بود و تاری که مرحوم درویش خان از آن استفاده می‌کرد همین تار یحیی بود و شبی که درشکه درویش خان با اتومبیل سواری جوانی فکلی تصادف کرد و مُرد با تار یحیی می‌رفت تا در مجلسی هنرنمایی کند ولی اجل مهلتش نداد و فوت شد، یعنی اگر اجل مهلتش می‌داد سالهای بعد هم زنده می‌ماند و تار می‌زد و شاید هم شاگردان بسیار دیگری تربیت می‌کرد ولی در آن شب اتومبیل آن جوانک با درشکهٔ درویش‌خان تصادف کرد و او به قتل رسید و اگر درشکهٔ درویش‌خان با اتومبیل جوانک تصادف نمی‌کرد او به قتل نمی‌رسید.

گفتیم که هیتلر وصیت کرده بود بعد از مرگ جسدش را بسوزانند که به دست دشمنانش که متفقین باشند نیفتد (دربارهٔ متفقین در دنبالهٔ همین داستان بعداً صحبت می‌کنیم. مترجم) البته در دین مقدس ما سوزاندن جسد جایز نیست و ما اجساد رفتگان خود را دفن می‌کنیم، ولی سوزاندن جسد در بعضی ادیان و فرق مختلف رایج است و جزء احکام دینشان می‌باشد و به‌خصوص در سرزمین هند بستگان مرده جسد را یا به باد می‌دهند یا در رودخانهٔ سند و گنگ که دو رودخانهٔ مقدس از نظر هندوهاست می‌ریزند و یکی از اقوام که در هند معتقد به سوزاندن جسد هستند سیک‌های هند می‌باشند که جسد مرده‌شان را بعد از مرگ می‌سوزانند. تا چند سال قبل اگر مردی از سیک‌ها فوت می‌شد همسر او را هم زنده در آتش می‌افکندند یا زن خودش داوطلبانه وارد آتش می‌شد و با جسد شوهرش می‌سوخت. شرح این سوزاندن جسد مرد یا زن را ابن بطوطه (طنجه‌ای) در سفرنامه‌اش که معروف به «رحلهٔ ابن بطوطه» است نوشته است (که دربارهٔ ابن بطوطه بعداً صحبت می‌کنیم. مترجم) اما سال‌هاست که این رویه منسوخ و متروک شده و فقط جسد مرده را می‌سوزانند و دیگر کار به کار همسر یا همسرانش ندارند، یعنی وقتی شخصی مرد فقط جسد او را می‌سوزانند و اگر نسوزانند گناه شمرده می‌شود، پس جسد را می‌سوزانند تا مرتکب گناه نشوند، به‌عکس زرتشتی‌های هندوستان که نه مرده‌شان را می‌سوزانند و نه دفن می‌کنند، بلکه جسد او را در قلهٔ مرتفعی و محل مخصوصی می‌گذارند تا لاشخورها و کرکس‌ها گوشت جسد را بخورند (گویا به نظر این مترجم بی‌مقدار اخیراً زرتشتی‌ها هم اجساد مردگانشان را دفن می‌کنند. دراین‌باره بعداً توضیح داده خواهد شد. مترجم) اصولاً، لاشخورها عادت به خوردن لاشهٔ جانداران دارند و جسد انسان را می‌خورند لاشخور یا لاشخوار پرنده‌ایست قوی‌الجثه که بیشتر در کویر و صحراهای خشک و سوزان زندگی می‌کند و اغلب در اطراف سیاه چادرهایی که قبایل

صحراگرد و چادرنشین و کولی‌ها در آن زندگی می‌کنند به سر می‌برند و از پس‌ماندهٔ غذاهای چادرنشینان استفاده می‌کنند.

این کولی‌ها و صحراگردها و چادرنشینان همیشه در حال حرکت هستند و نمی‌توانند در یک جا ساکن باشند برای اینکه وقتی ساکن شدند دیگر حرکت نمی‌کنند و برای این حرکت می‌کنند که ساکن نباشند و معتقدند که انسان مثل آب می‌ماند و وقتی در یک جا ماند می‌گندد و گندیده می‌شود، البته امروزه روز چون همه‌جا لوله‌کشی شده آب راکد در جایی دیده نمی‌شود و اگر باشد در باتلاق‌هاست و علت گندیدگی آب همان ساکن بودن آن و یک‌جا ماندنش می‌باشد، چون اگر آب باتلاق در حرکت بود نمی‌گندید. وقتی آب حرکت نکند می‌گندد و مرداب گاوخونی در اصفهان یکی از همین مرداب‌هاست که آب اضافی زاینده‌رود به آن می‌ریزد و کسانی که به اصفهان رفته و مسافرت کرده‌اند زاینده‌رود را دیده‌اند که از وسط شهر اصفهان می‌گذرد، یعنی اگر از وسط اصفهان نمی‌گذشت ممکن بود از کنار آن بگذرد و حالا که از کنار شهر نمی‌گذرد ناچار از وسط گذشتن زاینده‌رود باعث شده که شهر اصفهان به دو قسمت تقسیم بشود و برای رفت‌وآمد اهالی شهر از این قسمت به آن قسمت در زمان صفویه دو پل بر روی زاینده‌رود اصفهان که آن زمان‌ها پایتخت ایران به شمار می‌رفت بسته شد که یکی پل خواجوست و دیگری پل الله‌وردی‌خان معروف به سی‌وسه‌پل. سی‌وسه‌پل در سال ۱۰۱۱ هجری قمری به امر شاه‌عباس کبیر به اهتمام و نظارت الله‌وردی‌خان سردار کل قشون شاه‌عباس بنا گذارده شد. روی این پل خیابانی گذارده است که دارای ده متر عرض و چهارصد متر طول می‌باشد و فعلاً یک جادهٔ اتومبیل‌رو در وسط و دو پیاده‌رو در طرفین و در کنار آن ایوان‌ها و غرفه‌های قدیمی وجود دارد. پل مذکور از آجر و سنگ و آهک به‌طرز قدیم ساخته شده است. این دو پل خواجو و پل الله‌وردی‌خان معروف به سی‌وسه‌پل دو قسمت شهر را به هم وصل می‌کند و اگر این دو پل نبود دو طرف شهر به هم مربوط نمی‌شد. (ناتمام) حالا فهمیدید هیتلر را چطوری کشتند و چگونه جسدش را سوزاندند. ...ان شاءالله که دوست عزیز و ارجمندم جناب آقای ذبیح‌الله منصوری از من نخواهند رنجید... به خدا دست خودم نیست منصوری جان، چه کار کنم؟